

خصوصاً در مقلدین که در آن یاده پیدا میگردند و علاجه چشم هم عنقریب فریفته میشود از آن وقت ضرورت علاج نمایند بسیار چشم و نظره
 و آنرا بفارسی ناخن و پلنگ لاشن و غیره میگویند یعنی سکون یابی همایه که لاشن سکون یابی شناخته تخیانی و کسرت چشم یابی شناخته تخیانی
 و سکون چشم یعنی چرخه و فواید شناخته پزیر فاش بود چشم پیدا میشود مانند آن فی الحقیقت مرض میوکس میبرن چشم و غشای غلاف آن
 که در میوکس میبرن است یعنی درین غلاف پیدا میشود و کسرت شکل آن مثلث بود که در آن زاویه آن بسوی قرنیه و در آن بسوی چشم
 چشم میباشند بسبب آن نمیکند و پدید میآید و آنرا با آن غلاف زیاد عارض میگردد و همچنین بلا دوا در زیاد و دیده میشود و علامات آن در گوشه چشم
 غلاف بصورت مثلث در میوکس میبرن چشم پیدا میشود و در آن بر قرنیه میرسد و آنرا که بر طبقه میماند و بر قرنیه میرسد از آن که نام پیدا میشود
 و سرخ رنگ با عروق کثیر و دیده میشود چون بر قرنیه مثل غشای سفید آن منبسط میگردد و او را که مقابل ثقبه قرنیه در بعدات
 تیره میشود اما هر گاه مقابل ثقبه در بعدات مثل میگردد و گاهی بعد منبسط شدن آن بر قرنیه چون حکم کردیم در آن غلاف مثل
 میشود و آن گاهی در یک چشم و در هر دو چشم پیدا شود و اکثر از جانب فوق یعنی شروع میگردد و گاهی از جانب فوق و چشمی هم پیدا میکند
 و گاهی از هر جانب است چشم شروع میشود علاج اول قطع کردن آنست از استعمال او و در آن غلاف پیدا میشود و آن را بطریق کرده میشود
 یکی آنکه هر گاه بر کناز قرنیه نظر رسد آنرا منبسط و درین وقت سر آن را از کلبه بقیق گرفته سر کار و از آن
 انداخته است و از غشای میوکس میبرن جدا سازند من بعد ثقبه چشم حصه یک پنجاه قرنیه و آن را از قراض قطع کرده و بپزند
 اگر ثقبه بعد چهارم حصه یک پنجاه قرنیه قطع کنند درین وقت چشم عرض میوکس میبرن چشم پیدا میشود و علاجه آنست که از شش
 هر دو سر میوکس میبرن با هم کرده و در آنرا سرای آن مقابل یکدیگر مانند ملتم متصل شود اما این بقطع گاهی باز خود میکند و این
 بهتر آنست که موافق طریق ثانی عمل کنند آن نیست که مثل طریق اول نظره را از قرنیه جدا کرده بعد چشم حصه یک پنجاه در هر دو سر
 اندرون میوکس میبرن چشم کرده و سر نظره را در آن چشم انداخته از سون بدوزند تا باز بسوی قرنیه خود نماند بسیار چشم درین کار گنوا
 بکسری موحده فارسی سکون فون کات فارسی فتوح و او و سکون کات و ضم یابی شناخته تخیانی و سکون او و فتوح لام و سکون این
 و آنهم شی غلیظ مدور است که سفید رنگ مثل ششم با هم بود و میوکس میبرن چشم جای که نظره پیدا میشود با هم عارض میگردد و این غلاف
 و بزرگی و طبقه بالای میوکس میبرن چشم که آن بالای قرنیه هم منبسط شود و پدید میگردد و اگر چه از آن که نام ضرر بصارت نمیرسد بسبب
 اینکه قیج منظر از آن پیدا میشود اما در ایشان طالب علاجه میشود و علاجه آنست که از کلبه جن حوسه آنرا گرفته و از قراض میبرند
 قنن کسرت بیان و چشم در طرفه و آنرا بلخت لاشن یکی موز زگان جنگ نامی و می نامند یعنی یکی موز زسیوکس میبرن چشم یکی موز
 بکسرت سکون یابی شناخته تخیانی و کسرت سکون یابی شناخته تخیانی و ضم چشم و سکون او و کسرت یابی همایه سکون فون فون
 که خون از عروق غریبه بر آمده در چشم جمع گردد و درین مرض خون از عروق صفرا بر آمده بر میوکس میبرن چشم و غشای خاوه و آنکه زیر
 میوکس میبرن است بسبب آن میوکس میبرن با ملتم ملتمصق میشود و جمع میگردد و با بجه آن نقطه سرخ است که در چشم ظاهر میشود و بسبب
 سبب آن اکثر پدید میآید و بواسطه آنکه در آن صدمه بعروق شمر میوکس میبرن چشم اندر حال کمزوری آنها بر

بیان چشم و نظره

بیان مقلدین در نگاه کردن

بیان مقلدین در نگاه کردن

پیدا میشود درین وقت گاهی در میان قرنیه غبیه چشم میریزد و در محل سطوبت برینیه میماند و گاهی انسان در قرنیه خمیهای کوچک بر
صوت نقاط ظرد حادث میشود و این قتی معلوم میشود که مریض در روشی چشم خود را کشاده مقله ابسوی همین بسیار که
پس درین وقت جایگزین چشم است مثل نگینه خردالماس میدرخشد فرق میباید هر دو آن بیباشند نگینه الماس ترفع میباشد چشم
غایر میباشد گاهی یک چشم غلظت میگیرد و پیدا میشود و گاهی بک در چشم کوچک برکنار و این قرنیه یافته میشود چنانکه وقت پیدایش آن
این هم از استعداد خناری این چشم با حادث میشود باقی قرنیه صاف میباشد آنچه از استعداد چشمک خاندانی حادث میشود
پس این چشم سفید میماند علی بن ابی طالب جابجا بر تمام قرنیه یافته میشود و اجلاج اول سبب مرضی انحصار کمر بود و بعد آن گوش
مشا اگر از دید پیدا شود باشد از چشم آن که باشد علاجش نمایند با آنچه گفته شد که از آن این مرض خود دفع میشود اما هرگاه حرارت
و کمی باشد پس مسهل چند از او میسر کند که از چشم که مار بود مثل سنگینیا سافاش غیره و اگر از دیدن شوی در زیاد شد باشد هم
مسئل مار شرا میزند قدری شریک است از چون مرض غریب گردد و میگوید مثل کنین بار کن منزال ایستد که راحی از قسم مرکبات
اترین حسب مناسب نباشد از مریض را در خانه تاریک دارند تا از اذیت اضواء متناهی گردد و اگر ضرورت فتن و فیه شمس یا در شش
داعی شود که هم چیز بزرگ سایه دار مثل سایبان پیش چشم انداخته از مکان بیرون آرند مسکنات جمع مثل بلاد و نایا حوض
محلول باب برد چشم ضما و سازند و درین هم تاثیر سلور را مادم که مرض بر جدت خود بود و زهار در چشم نه اندازند بلکه
بزرگبوی محلول باب در چشم انداختن درین وقت یاده نافع یافته اند چشم از عصابه رفیق نازک بر بندند لیکن چندان در بستن چشمها مفر
است که بعد تغییر نرسد بلکه حصول هم در چشم بر بندند هرگاه مرض مریض کرانیک کرد و بر صد غین یا پس گوش باشد از کنتاری یعنی دخی
فرا بچ نهند بعد پیدایش آن بله از قطع کمر و مجالی بله مریض سیاب بالند و بر پارچکله و نه نند که از آن نفع کثیر حاصل میشود و خصوصاً وقتیکه هم
از تاثیر استعداد چشمک خاندانی بود و درین وقت که از استعداد چشمک باشد آید و ایند شایسم همراه فتوح چشمه و گنگ سر پیروی آید و چشم
و هم استعمال تقویات دوا و غذای در این حالت نافع است هرگاه از ماده خناری بود در این وقت آنچه در علاج چشم است آن مثل میانه نشسته
شد نافع میشود و از تبدیل هوا خصوصاً از شستن بسیار در هوای بخار خورانییدن لفظیه که در آن شیر و زردیه سفید مرغ زیاد باشد
نفع زیادی حاصل میشود که گاهی باقی و هم در دل قرنیه و اگر ابغنت انخلش سوس معز و بل در چشم پیوسته کانی انیس نفع بین
مهله و سکون بای موحده فازی اول کسربای موحده فازی ثانی و ضمهای منشاء تختانی و سکون و او یعنی در سیکه در آن در آخر هم
پیدا شود میگویند با جمله گاهی در تمام قرنیه گاهی در جای خاص از آن مل پیدا میشود و دیگر مواضع از آن از بیم خالی میباشد گاهی
ریم در جهت زیرین آن می خندد و سفیدی آن مثل سفیدی سنگ سلیمانی میباشد لند آنرا ابغنت انگلش و گنگس یعنی سنگ سلیمان
نامند مواضع دیگر آن خالی از بیم میباشد درین وقت گاهی از جهت خلط قرنیه کافیه در رطوبت بعضیه مده میریزد و مجتمع میگردد پس
در این وقت و ابغنت گریک به پیا و پیا یعنی مده که پس قرنیه در جانب خالص جمع گردد و میماند سبب گاهی بسبب ضرب چشم در وقت
پیدا میشود و گاهی بعد کشادن چشم از شش این مرض پیدا میشود و این کشر و قتی بود که مریض از قبل کشادن چشم مرضی ضعیف بود و گاهی

اصول

بعد از مدتی که بیرون رود و در وقت مخصوصا هرگاه مریض از قبل صدمه و کم مریض ضعیف شد یا شد پیدا میشود اعلی است
چون کل در قرینه شود پس با اینکه ریم افتاده بر قرینه سفیدی نیز میشود مثل ضباب با موری یا مریض که در وقت بیاض هر روز در وقت
میگذرد زیرا که اول فایسین در اول میزند و بعد از آن ریم پیدا میشود اما هرگاه ریم جداگانه شود و در وقت بیاض مریض
میگذرد و هرگاه ریم زیاد بود این سفیدی بر تمام قرینه عام یافته میشود چون قلیل باشد در بعضی از مواضع قرینه یافت میشود و اینها در چشم
در دو گرمی محسوس میشود و در میکس مریض چشم در وقت بیاض مریض از روشنی ستاوی شد از آن خالیست مانند شکاف
چشمانش جاری میشوند انجام آن نیست که گاهی سبب ریم قرینه نرم شود بسوی خارج میزند و در وقت بیاض خود جاری میشود و از آن
چشم فرومی نشیند چون در جای خاص از قرینه ریم پیدا شود پس گاهی بسوی ظاهر میگذرد و در این وقت از آن صحت میشود اما
سفیدی بجزل چشم همیشه بیاند و بهترین انجام این است که این ریم جذب شود که نشان آن نماند و این حالت گاهی از علاج پیدا
میشود علاج اول ازیت و در چشم دفع کنند این امر از تکیه رطب که از آب مطبوخ پوست خشکاش چشم کم میشود حاصل میگردد
و همچنین چون بلا و نار آب گرم حلک در پاچه بان ترکه و بعد یک ساعت تک چشم سازند سفید میشود و در میان زمان تکمیل
تکمی ظالی میباشد پارچه از آب که در آن بلا و نار محلول بود ترکه چشم نهادن مانع است ایضا که بلا و نار آب حلک در چشم
سازند نوع دیگر واد حضرت بندی افیونی بر دو چشم بسیار سفید است هر دو پیا محلول آب چشم اندازند و نماید مدتی بالای
چشم نهان برین حصا بر بندد و همین سوال روزانه علاج کرده باشد نگران مانند که ریم جذب میشود یا نه اگر جذب
نموده و الا بر صد غین پلستر از کتاروس درست ساخته نهند بر ریم سیات هر دو بلا و نار با المنا صغیر بر دو چشم تا بالای ابرو
خوب نماند پس اگر از ریم ریم جذب نشود گمان انفجار قرینه پیدا کرد در این وقت باید که دستکار از نشتر باریک آن ریم جدا کرد
ریم بیرون رود و بعد از آن باز بلا و نار بر دو چشم ضا و سازند تا تقیه غلیظه صیغ کرد و عینیه با قرینه ملتزم نشود و چه ریم در چشم
داخل نشود هرگاه در چشم در وقت زیاد باشد که از آن قرینه خواهد که بسبب غمز و دافعت ریم باطن خود بیرون آید در این وقت
از نشتر زدن در آن نفع کثیر حاصل گردد زیرا که از آن طوبت بهیض خارج میشود و بسبب آن چشم خالی شد و همین میگردد و او همیشه
میشود و گاهی این عمل نشتر زنی در چشم بعد از دو سه روز مریض کرده میشود و آنرا بلغت لاشن یا لاشن شمس نامند یعنی بیکر
سوراخ جدید این مریض را از کفین نصدغیره مستقرات ضعیف سازند بلکه آرم زیاد رسانند شب فیهون خورانشد اغذیه
مقوی مثل شیر ماده گا و زرد و بهیض مرغ و کوم جید و روغن جگر گاهی و او را مقوی مثل کفین باریک مرکبات آن نوشاند بسیار م
در زخم قرینه که از آن کسوف کار نیابا بلغت لاشن می نامند و هم در قرینه بصورت مختلفه حادث میشود گاهی بر سطح بالای آن بود گاهی
غایر باشد گاهی مثل نقاط خرد و در اکثر مواضع آن میباشد گاهی ریم غایر در جای خاص از آن پیدا میشود که از آن عینیه می آید و بجز سرج
در این وقت نام کرده میشود و گاهی از جانب خلف با قرینه عینیه متصل گردد و از آن قرینه متغیر شد و ادیت پیدا کرد و تقیه عینیه دیده میشود
السبب گاهی از رسد چنانکه از قسم ثالث آن موسوم به پیوریورنث پیدا میشود گاهی بعد از ریم یا در آن حادث میشود

و ازین سباب بصارت میگردم میگردد بیاض قزنیة یاغ ابصار شود و علاج اگر چه این قسم لا علاج است لیکن چون که در وقت
 آید بیاض گاهی وقت میباشند آن از علاج کم یا زیاد میشود و از آن قدری دیده میشود اگر چه فرق کردن در میان روشنی
 و تاریکی باشد یا قدری بسبب آن راه رود و لهذا برای تحصیل این منفعت آنچه بود و بیک در علاج قسم اول نوشته شد از آنجا
 اینجا هم حسب مناسب استعمال آرند و هرگاه این بیاض بمقابل ثقیبہ جدید آمده باشد ایجاد ثقیبہ جدید در عینہ ممکن باشد
 قوتانی آن ثقیبہ جدید پیدا کرده و ببرد اگر در جهت قوتانی ممکن نباشد درین وقت در هر جا که قزنیة یاغ خالی و صاف بود
 بمقابل آن در عینہ ثقیبہ جدید پیدا کرده و ببرد این تدبیر را نیز در کوشی گویند ففتح الف و کسر بای شناة تحتانی و رای مملو
 سکون ال بندگی کسر الف سکون کاف و صم ای بندگی و کسر می سکون بای شناة تحتانی بیانی کردن عینہ می نامند ازین
 تدبیر هرگاه ثقیبہ جدید پیدا شود آنرا ازین نشانی بیونل میگویند یعنی پیدا کردن ثقیبہ جدید در عینہ هرگاه عینہ با قزنیة جدید
 باشد درین وقت هم از همین علاج و تدبیر دیدن اشیا ممکن میشود گاهی سفیدی مذکور لایق علاج نمیشود اما برای رفع کردن
 قبح منظر چشم از ابتلاویں سیاه میکند از رنگ خاص قسمی از سیاهی است که از آن عورات بنمود اکثر جسم خود را مختلفه لفظ
 پیدا میکند و زبان شان اثر گوید و نامی گویند لیکن قزنیة عمل عینا طخوری است که رنگ بر بیاض مذکور چندان کرده شود که از آن
 بارنگ صلی عینہ هم صحیح مشا پوشود و الا در صورت اختلاف رنگ هر دو چشم باز قبح منظر پیدا خواهد شد بیان آنچه در بیرون آن
 قزنیة از جای خود و از زبان اگر نری استاف لونا کارنگا گویند از آن نیست که قزنیة از جای خود بسبب غمزد کردن
 اجزای اندرونی سقلمشک پذیر خواهد بعضی اجزای آن یا با تمام قزنیة از جای خود بیرون آید بسبب متورم یا زخمی شدن اجزای
 اندرونی چشم یا بسبب رم خود هرگاه از آن نرم گردد و علاج هرگاه بعضی اجزای آن بیرون آید باشد درین وقت برای
 کردن اجزای باقیمانده آنرا از بروز و جویز تدبیری سازند که غمزد کردن اجزای داخلی چشم کم گردد و آن از قطع کردن عینہ حاصل
 میشود و اینهم بر او کشی است چه از قطع کردن عینہ چون غمزد کردن کم میشود از آن بروز و جویز قزنیة هم رفع میگردد هم ثقیبہ جدید
 در عینہ پیدا میشود که از آن دیدن اشیا ممکن میشود چه درین وقت ثقیبہ قدیم که میگردد بسبب آن رویت اشیا معدوم میشود
 پس ازین بیرون دیده میشود هرگاه با تمام قزنیة از جای خود بیرون آید باشد پس درین وقت آن لا علاج است لیکن برای دفع کردن ازویت
 چشم قزنیة قطع کرده و جویز و اجزای عین از ساعه چشم چین آید و در تکلیف بر طرف شونکا اگر فصل چهارم در امراض طبعه
 که از اسباب کج بلخت گریک گویند یعنی غشای سخت صفتی بر آن از من عینا داخل نمیکند بسیار سخت است سه از امراض آن که کثیر میشود
 در ملتحمه است که از اسباب کج بلخت یعنی دم غشای سخت است این من تمام این طبقه کم دیده میشود بلکه از امراض طبقات عینہ کثیر میشود
 میشود لیکن هرگاه تنها یافته شود پس که از دو سبب میشود یکی روایت چشم بر آن طبقه هم غشای بیشتر است و دیگری غشای بیشتر
 میشود و در رسیدن نری آن میباشد این مرض سن طغلیت شبان سیری کمتر میشود و سن کولت یا امراض میگردد و اکثر در کج
 میباشد علامات اول در دو چشم همسوس میشود مثل جمع مفاصل که با تمام غشای میباشد از غمزد کردن بالای چشم و از تحرک چشم در

بیان آنچه در بیرون آن قزنیة جانی خود

فصل چهارم در امراض طبعه

ت در زمانه که اینک شود و متخلفی که میگردد نسبت قتل آن که غشای سیاه مذکور از زیر آن می کشند و درین وقت چشم نمی پدید میگردد
 و از سس کسین مجسوس میشود و بصارت ناقص یا باطل میگردد و گاهی در دم کوبیده مخصوصا هرگاه شدید باشد گاهی در عینیه هم
 پدید میشود چنانکه گاهی از دم عینیه این غشا در دم پدید میگردد و اگر در عینیه غشای سیاه تنگ شود سبب آن اتصال آنها زیاد است
 پس از مرض عینیه غشای سیاه و از دم غشای سیاه عینیه هم میگردد و خاصه هرگاه مرض کثیر و شدید باشد علاج اول سبب
 مرض است شخص که در دفع کردن آن اتمام نمایند مثلاً هرگاه بسبب سلس یعنی تشنگی دم درین غشا پدید آید باشد درین وقت آنچه
 در علاج سفاس شری یا سکنجری در ویه شعل میشود مثل بای کالذ و آق مکتوبی یعنی رسک و صوات ایو و اید شماس همراه
 سایر پریا یا مطبوع عینیه شمشاد از چشم بسیار کم کار گرفته باشد بعدین پلاستر از سر هم نباید کشاید درست کردن درین
 قسم از ایقاع عمل سینه بعدین بخوبی در علاج نقل میشوید خواه شمع کثیر حال میشود و ایضا عینک آینه های نیلگون
 یا سترنگت یا رنگت خانی درست کرد و هم او بر چشم دارد و درین قسم حاجت نهاده استغفار از قسم فصل سال کترواعی میشود و آنچه
 بسبب زیاده مشقت گرفتن چشم شوی قلیل این هم پدید آید باشد در آن چشم از زیاد تر آن هم ساخته درین قسم بر صندل پسته و کنسار
 درست کرد و نواون نافع میشود عینک بصفه کترو قسم سفاسی سفید میشود اینجا هم بهمان صفت چشم باید نهاد تا ازیت از دیدن شوی
 کم شود و قویات خون عینا مثل آبرین بارک کتروین نوشا نشد خدیج خورشید طلوع صالح قوی پیدایش و ضعف کترو عینا
 ذون بر طرف در وقت که فصل ششم در اعراض عینیه آن هم شش است بر چینی بیان بیان اول در دم عینیه که آنرا بلغت
 کترو عینیه نیز سبب آن بسیار اندک است بسبب تشنگی مانی از سبب که وجع مفصل با همی عارض میشود و بهمان سبب آن علت این
 مرض هم حالت میشود و از زیاد نظر کردن قهقراط عروق قیقده و دیگر کارهای با یک مثل ساجی بافتن چشم که در آن هم بسوی با یک بینی است
 می نهادند و عینیه در عینیه نظر کردن زیاد بسوی چشم چنانکه طباخان علم حطوان بان ضرورت می است این من پدید میشود و اگر از رسیدن هوای
 چشم شمشاد و کترو چکی باشد یک دان آن که از این بود باج سرد شدت بود پر بلوی آن کشا و بود و او شغول کاری باشد هوای سخت تر
 از پهلوی چشم یاد رسد آن مان هم این مرض عارض میشود علامت هرگاه این من شرح شود اول در عینیه پدید آید و آن سرخی چنانکه با
 در بیان هم میگویند کترو شدت بزرگ پیازی خفیف میباشد هر قدر که قریب نیمه سردی زیاد شود و از هر جانب چشم همای متحرک است چنانکه
 مستقیم با سرخی میل از قریب میرسد و قریب آن زیاده سرخ میشود که اذان گرد قریه حلقه شریخ مجسوس شود تنبیه گاهی این من
 با دم ملته در غشای میوکس میبرن هم درم عارض شود و درین صورت سرخی رگهای میوکس میبرن که با اشکال مختلفه میباشد
 با سرخی رگهای ملته که راست اند جمع میشود و تشخیص دشوار گردد که درم در میوکس میبرن است یا ملته پس درین وقت با یک طبیب
 بسیار عجز کرده باین طرز هر دو را جدا کند که عروق ملته که رنگ در است و از میوکس میبرن خواهند بود و عروق میوکس میبرن
 مختلف الا شکل زیاده سرخ بالای عروق ملته که کم سرخ اند بوده باشند و ایضا میوکس میبرن از تحرک است متحرک شود و ملته
 از جای خود حرکت نکند با یک درین من در رنگ صورت اصلی عینیه هم فرق میشود زیرا که ملته درم که از عینیه بیرون آید بر کنایه عینیه

فصل ششم در اعراض عینیه

در علاج

همه آنجا است که پیش از آنکه وقت بدیشمی معلوم یا پیش شدن کرم در مجاری میشود و گاهی از ضعف عصبانیت میگردد لیکن هرگاه از فساد
 دماغ یا از فساد غشای نخری میشود درین وقت در چشم کرم ازین در و نمیداشد مگر از روشنی متناوبی نمیشود هرگاه از سبب کرم
 میشود بعضی روشنی نمی بیند در مکان تاریک و در سبب اتساع ثقبه این است در چشم عضلات محکم چشم و چشم
 یکی دیگر که سبب آن انسان چشم در وقت دیدن صورت یا شیای صغیر تنگ بسیار و دیگر است طویل که از آن چشم وسیع میگردد و میشود
 حرکت چشم عضلات مذکور مختلف از جایهای متعده رشته انداز حرکت یک عضله مدوره ثقبه ضعیف میگردند و از حرکت یک عضله مستطیله
 وسیع میشود پس هرگاه عصب محکم عضله مدوره ضعیف میشود و عصب محکم عضله مستطیله بر قوت خود باقی میماند و حرکت چشم با این
 ثقبه ضعیف وسیع میگردد و در ضیق ثقبه بر بالاضد واقع میشود یعنی هرگاه عصب محکم عضله مدوره بر قوت خود میماند عصب محکم عضله مستطیله
 ضعیف میگردد و از حرکت یک عضله مدوره ثقبه ضعیف تنگ میگردد و ضیق ثقبه کثرت در مردم عینیہ پیدا میشود و گاهی در فساد دماغ هرگاه در آن وقت
 پیدا شود چنانکه وقت دیدن ضرب بر سر یا در ابتدای سر سام میشود و هم از زیا و مشقت گرفتن از چشم مثل اینکه عروق قیقه در روشنی
 قلیل یا در تحت شعاع شمش تمویط العینه نماید یا بند بر غوره بین یا در شیای صغیر را بیند پیدا میشود علاج علاج اتساع ثقبه
 اینست که مادام سبب مرض مانده شود آنرا دفع نمایند و بجز این میگردد که در حالت از رسانیدن هوای ایو نماید چشم که سبب آن قدری
 ازیت و چشم پیدا شده اشک قلیل آید قوت در چشم می آید و برای دفع اتساع مفید میشود در این میان درین حالت تقویت چشم بند
 نهادن زنجیر تکی بالای چشم و حرکت دادن آن نافع میشود کک از عوزا نهدن استرکینا اتساع ثقبه زائل میگردد و هم از
 نهادن صیقل شیشه های آن برنگ دغانی باشند چشم فائده یافته اند الصیاد وای مشهوره کالابا تینین برای دفع حرکت
 اتساع ثقبه بسیار مفید است و طریق استعمال در دستندگی آنکه کالابا برین را از یک گری تا چهار گری گرفته در یک در لیم آب
 شکر حل کرده همانند از آن یک یک قطره وقت صبح در چشم اندازند تا تمام روز ثقبه ضعیف ماند دیگر آنکه این دو بر قطعات کوچک
 بطین اکوده میفرستند ازین قطعات یک قطره را در گوشه چشم زیر حین نهند فکاک کرا اما آنچه اتساع ثقبه که سبب فالیج نوی
 عشا نوری پیدا شود لا علاج است و علاج ضیق ثقبه اولین است که بازاله سبب بردارد مثلا اگر از مردم عیب بود علاج
 درم آن بردارد فصل پنجم در امراض غشای نوری که از اطراف عصبه مجوز رسته در چشم منبسط شده و این طبقه هم
 بسیار سخت است و از اولغت لاشن رینا بسنی شبکه خرد میناسند و انهم مستلست بر چند بیان بیان اول در مجتمع شدن
 خون درین غشاد از آنهایی برینیا آن رینا گویند و این اگر چه اول در مردم است لیکن اکثر تا حد اجمل خون رسیده زائل
 میشود و ضرور نیست که بعد آن درم پیدا شود با بجه درین مرض خون کثیر در غشای نوری مجتمع میگردد و السبب اکثر از زیاد کردن
 کار چشم خصوصا پیش از چنان که طباطبای حدادان میکنند یا در روشنی زیاد نشسته کار کردن پیدا میشود و کسیکه اشیا ابدون
 فریب شدن آن چشم میزند و بزرگت دیده بودا ک میکند آن مبتلا میشوند و از زیاد قرار کردن درین طرف و دیدن شیای غلیظ حالت
 پدید آوردن آن خون غشای نوری او را در طبقات غشای سیاه یا در طبقات کثیر چشم پدید آید و در مردم عیب پدید آید که چشم

فصل پنجم در امراض غشای نوری
 بیان اول در مجتمع شدن خون غشای نوری

مشده چشم اکثر مر یض از دیدن روشنی متلومی می شود و نازی از دیدن اضواء بدون تضرر شدن غشای نوری مکن نیست اعلاط
 چون چشم را با وی نظر بینند کدام فرق از حال صحت یافته میشود لیکن هر گاه بزرگتر از ششون کف شمال کنونی که برای دیدن چشم مصنوع
 شده به بینند سرخی نازک به نسبت چشم صحیح درین غشای یافته میشود لیکن هر گاه در هر دو چشم باشد درین وقت کسیکه ماریست مرضی زیاد کرده و او را
 تشویص و شوا میشود پس درین وقت باید که بر عللات دیگر اعتنا کرده شود و آن اظهار حال یض است چه او میگوید یک بار یا بیش چشم نوری
 محسوس میشود و چنان معلوم میگردد که گوید برق در شبیه و چون این مرض اول کار از چشم خود میگردد بزودی چشم آن مانگی دیگری پیدا میشود
 و در روشنی زیاد یض متالی بگرد و رنگ از چشمان جاری میشوند و چون از روشنی بدتر می شود چشم بر حال خودی که با علل ج سبب مرض ا
 در یافته برت کردن آن کوشش کنند چشم را آرام زیاد رسانند و عید که شبیه می ان یعنی باشد چشم دارند نگاه نگاه در حالت از بناد و کورستی
 برسد غشای چشم فمع حاصل میشود و بعد آرام چشم زیاد فانه از غشای دیدن او به بقویه مثل آن که بنین و بارک نزال میشود حاصل میشود و
 چشم بند کرده سرد و آب سرد اندازند لیکن زیاد سرگون نشود که از ان خون بسفروز زیاد بهاند بسبب آن که حالت زیاد میگردد چشم
 بسته کرده آب سرد بزاید زرقه خاص از ان مثل ان از ان آب بر محل مقصود ریخته میشود آب سرد چشم برانند بیان م در در غشای
 نوری که از اجابت لایق ترین است که این دم هم تمام این غشاک میشود بلکه اکثر همراه آن در غشای سیاه میباشد با طبقات چشم
 زیاد و تورم شود همراه آن در م این غشای هم پیدا میگردد السبب آنچو سباب است که غشای غشای شده اند از ان هم این هم حادثه
 در زیاد و از سباب گر این درم از ماده آتشک پیدا میشود و گاهی در م من که در موسم بهاییه من پورا یا است هم این درم حادثه میگردد و هم
 از در غشای جریان هم از زیاد شدن پوست قلب هم و قلب که عروق قوی تر و شوی و گاهی از ان بنویزم هم این درم حادثه میشود
 لیکن این ازین سباب بهر پیدا شود و با یکدیگر موسم میگردد و با هم این هم به چهار قسم منقسم میشود قسم اولی غشای است مثلا اولی
 از سباب جهل عروق پیدا میگردد از این غشای منقسم است یعنی در غشای نوری خالص میگردد و دوم آنکه از ماده آتشک حادثه شود و از این غشای
 سلیقه گویند سوم آنکه از طبعی من پورا پیدا شود و از این غشای به سبب طبعی من پورا که از ان چهارم آنکه از ان غشای سباب به سبب غشای
 فداولی گوشت قلب و عروق و ان بنویزم حادثه شود و از این غشای به سبب طبعی من پورا که از ان چهارم آنکه از ان غشای سباب به سبب غشای
 عیده میشود بلکه هر چه که در پرده و خان یا ضباب دیده میشود و هم تا و خیک در روشنی زیاد و خوش و وقت وقت نه بیند اول صورت چشمند
 حیا که درین وقت وقت حسیه غشای مذکور کم میگردد و از ان بزودی در ان بسولت صورت مرل سطح چشم یکدیگر میگرد و با یکدیگر
 غرض بود وقت در هم آن منجمل الطبیع واقع میشود و با یکدیگر اولین مرض بعد از شیا که نیمی نیمه و بعد چند روز آن بدون غرض وقت
 و غرقوی بچینی بیند چون مرض از انم زیاد شود گاهی از جانب بسیار و گاهی از جانب دیگر و گاهی از جانب فوق چشمی و از جانب
 ضد آن زمین درین حال انکه بصارت طلقا زائل شود باقی میماند زیرا که چون درین مرض ماده فایز از درم در غشای میرد و از ان غشای
 جدید پیدا میشود پس چنانکه بر ان غشای تازه پیدا شده با فایزین زیاده مجتمع میباشد حس بصیرت خاود و چنان مختص به این
 سبب خاود و میشود و با یکدیگر بصارت بود از انجای عید و هر گاه سبب آتشک باشد غلاط است که هم موجودی باشد و غلاط

بیان دوم در غشای نوری

در تمام اعضا و اندام بدن اعضا در هر دو طرف پیدا میشوند که این اعضا فرق از حال صحت و وضع شود مثل اینکه اندام در هر دو طرف پیدا شود
 با پیشی از آن که گشته نهم گردد یا خوب شده منقب گردد و در هر دو طرف اعضای مذکوره در ساخت خود بر مقدار صحت طبعی خود باشند لیکن در اول
 آنها انفعال صحت فرق واقع شود مثل اینکه از جمله خون لیلیغ از شدت زائد مانده شده از کار خود باز مانده السبب پیدا شدن کثیر
 در دماغ یا در غشای نوری یا در عصبه مجوفه که از حصول درم در آن پیدا شود چنانکه بعد سرسام یا بعد درم غشای نوری پیدا میگردد و در
 هر گاه در دماغ انما از زیاد شود چنانکه وقت انفجار عروق دماغه از مجتمع شدن خون بر دماغ سکت حادث میشود یا هر گاه کدام سلع در دماغ
 پیدا شده و دماغ یا کدام عصب که از راه سلع مذکور آمده باشند که در این حالت حادث میشود و گاهی در امر تخلع هر گاه از آن سوراخ
 نصفه سفل من پیدا شود یا در اشترخای غام بدن که هسته آهسته شروع میشود این حالت پیدا میگردد و این همه اسباب بسیارند
 هستند زیرا که در اینها در ساخت اعضای مذکوره تغییر واقع میشود و گاهی از بسیاری که در دماغ یا در عصب یا در غشای نوری تخلع خون
 پیدا میکنند مثل احتباس غلث یا قبض شکم همچنین از زیاد شدت گرفتن از چشم و هم از زیاد روشنی و زیاد گرمی در غشای نوری
 اجتماع خون پیدا میشود و گاهی از صند این اسباب که مولد اینها یعنی قلت خلط یا تخلع یا در مقاربت کردن با عورت یا از یاد کردن
 و خوردن تنباکو یا زیاد خارج شدن خون از بدن و نغمه چنانکه در ولادت یا بواسیر میشود هم این حالت پیدا می گردد و گاهی از خوردن
 و شادکت در امر تخلع اعضای دیگر هم این حالت پیدا میشود چنانکه در کرم شکم یا هر گاه در روایت بر ریشهای از دماغ خامس عصب
 که در وجه آمده اند رسد مثل اینکه در لای دندان یا بر خنجر پیدا شود یا که در امضم بر خنجر یا بر خنجر آهسته بر ریشهای
 که بر پیشانی آمده رسد از آنهم این حالت پیدا می شود و گاهی از انقباض گاهی از روایت هم این حالت حادث میشود
 العلامات عمومی همه اقسام آن در بصارت ضعف پیدا می شود و آهسته آهسته زیاد میگردد و تا اینکه بصارت مطلقا باطل گردد و در
 تقه عنبیه و سلع میشود و عنبیه ضعیف شده آهسته آهسته از دیدن روشنی حرکت اجتنابی میکند یا مطلقا از حرکت خود باز میماند
 و چشم مریض همیشه منقوع میباشد و مثل کسیکه بسیار در غم و غم و غم چشم کشاده میشود یا گویا پیش روی خود تا دوری بیند چشم کشاده
 و از دست خود انداخته کرده راه میرود و در فقا آن قدری ضعیف باشد یا بعد مثل کسیکه در شب تاریک راه رود و در روشنی از قفا
 آن میباشد و این علامات از علامات خاصه این مرض است و این مرض بر سه قسم است یکی آنکه در آن کدام از بیت بود و در
 میباشد جز اینکه بصارت روز بروز ضعیف میگردد و این قسم و قیقا از ضعف و کمزوری مرض پیدا شود و حادث میگردد و دوم آنکه
 در آن یک دو هفته در دست پیدا شده رخ گردد و بعد دفع شدن صدرع ضعف بصورت چشم ظاهر شود و در آنجا باطن در دماغ
 دماغ یا در غشای نوری اول پیدا میشود و بعد دفع شدن آن آنقدر در نقصان که درین اعضا پیدا شده بود باقی مانده بگذرد
 مرض میگرد و سوم آنکه اول در دست پیدا میشود و بعد شدت آن ضعف بصارت عارض شود و یکی آنکه صدرع بر طرف گردد و با
 صد سه هم همراه آن باقی مانده و این وقتی میشود که کدام سلع پیدا شده و دماغ و عصب را نمزدن انجام مرض چونکه اکثر مرضیان در
 شان از حال انجام مرض میرسد لذا اینجا اول باید کیفیت حدوث مرض را از مرض دستارانش دریافت بر اساس آن نظر کرده

ضعیف میگردد و در روز شب مدتی از اوقات تاریکی چشم پدید میشود و این حالت بعد از آنکه در وقت زوال میگردد و درین حالت
 گاهی بسیار قلیل می بیند گاهی مطلقاً نمی بیند و چون بپوشی در وقت شام یا چنانچه نظر میکند گرد آن حلقه گویان در آن رنگ گاهی مثل
 قوس قزح بر الوان پدید میشود چنانکه در بعضی جهات بی بیند مثلاً چون در میدان بسوی چیزی نظر کند چیزی متقابل ای بیند آنچه در جانبین
 و بسیار باشد معلوم نگردد چنانکه کسی هرگاه در خوردن یا در درین چیزی رای بیند چیزی را در پیش او واقع است دیگر بسیار اکبر و در آن
 وجهات دیگر باشد چیزی بیند یا اگر بسوی چیزی خودی بیند از جانبین بوق که معلوم نمی شود چشم آنکه چشمی چشم روزی زیاد میگردد و لیکس این چشم
 چشم در آن است است مشاهده میشود که بعضی بسوی آن توجه نمیشود خصوصاً هرگاه مرض در یک چشم باشد اما هرگاه مرض در دو چشم است و
 بدو در این حالت مرض قوی آن چشم ظاهر میشود باینکه در شدید چشم پدید میشود و این در دو گاهی چنان باشد که مرض در یک چشم است و در دو
 مجانبین پدید می آید در این در دو چشم تا حدی پیشانی و خلف می رسد و از هر دو موخر اس در شدت میکند و اکثر بار در دو کور چشم
 شدت می آید چنانکه وقت زیادی صرف او شده می شدیدی آید چون چشم را بیند اجمل خون در ملتحمه و میسوس که در چشم دیده میشود و
 قرصه قدری پیش می آید و عنبیه هم از جای خود متحرک شده قریب قریب سر تیر که رطوبت زجاجیه بسبب ردم و زیادتی رطوبت خود غریب
 حرکت و پیش می رسد و غنچه و وسیع میگردد و بر غنچه عنبیه سفیدی مثل بیاض که بر او چو می باشد محسوس میگردد و در مردک چشم قدری
 رنگ بنر نائل بنیابنچ مثل رنگ بجز محیط دیده میشود و این علامت از مرض علامات این مرض است و از دیدن روشنی غنچه عنبیه
 بسیار است است محسوس میگردد و کم دیده میشود و بصارت بزودی ضعیف میگردد و در غشای لوزی جابجیا سبب ردم تغییر کرده میشود
 خصوصاً آنچه از این مرض در آن بعضی احساس در خشدین برق زیاد کند در آن بصارت بزودی لائل میشود و چون لاله آن نائل سکه
 حال اندر و در چشم را بیند در رطوبت زجاجیه این قدر که در وقت لائل نماند دیده میشود که بسبب آن غشای لوزی محسوس میشود
 زیرا که چیزی رنگ با تمام درین وقت در زجاجیه پیدائی میشود و چون از تو لنگ رنگ در زجاجیه گلاوگو با باز زوال اما مشابیه میشود
 تقریباً پنجاه و هشت و آن باین وجه ممکن است که هرگاه بدر جسم آله مذکور بیند درین مرض رنگت زجاجیه در غولس جلیدیه
 محسوس میشود و در زوال اما رنگی کثارت رنگ جلیدیه فارسی باشد دیگر آنکه چون زجاجیه چشم درین مرض بیند درین رنگ محسوس نمیشود
 زیرا که آن در زیر جلیدیه در غولس میباشد اگر در جلیدیه بودی چنانکه در کثارت میباشد از پهلوی هم رنگ آن معلوم میشود چنانکه در چشم نیست
 که اگر مرض دیده شد پدید باشد بزودی بصارت باطل میشود و علامات توید نائل شده علامات ضعیفه باقی بماند و مرض مزمن فکر یکدیگر
 و همراه آن قدری روشنی چشم باقی بماند آنچه بصارت که زائل شده بود قریب از آن عود میکند علاج اگر چه در آن از اسهال متقیه قدری نماند
 و در مرض علامات ظاهر میشود اما نموی بصرت میگردد و پیشتر درین مرض از علاج کلام نفع ظاهر نمی شد لیکن از باز نوزده شانزده سال آنکه
 من گریف صاحب علمای برای این بیمار کرد و در آن خلق کثیر می شد و حاصل صحت می یافتند و بسبب این اکثر صاحب موصوفت بسی نام آورده شدند
 و آن نیست که ما دام بصارت باطل نماند باشد قرصه را از سر نشتر کشاده و عنبیه را از زیر آن توسط کلبه کبیر که حکم کشیده از محل غنچه تا کناره آن
 آنکه طرفین را بخوبی شش کرده و در غنچه عنبیه شش لاله شاد و در هر گاه مرض میسوس باشد این بسیار بزودی چنانکه در یک چشم بصارت باقی

در وقت تاریکی در وقت شام یا چنانچه نظر میکند گرد آن حلقه گویان در آن رنگ گاهی مثل قوس قزح بر الوان پدید میشود چنانکه در بعضی جهات بی بیند مثلاً چون در میدان بسوی چیزی نظر کند چیزی متقابل ای بیند آنچه در جانبین و بسیار باشد معلوم نگردد چنانکه کسی هرگاه در خوردن یا در درین چیزی رای بیند چیزی را در پیش او واقع است دیگر بسیار اکبر و در آن وجهات دیگر باشد چیزی بیند یا اگر بسوی چیزی خودی بیند از جانبین بوق که معلوم نمی شود چشم آنکه چشمی چشم روزی زیاد میگردد و لیکس این چشم چشم در آن است است مشاهده میشود که بعضی بسوی آن توجه نمیشود خصوصاً هرگاه مرض در یک چشم باشد اما هرگاه مرض در دو چشم است و بدو در این حالت مرض قوی آن چشم ظاهر میشود باینکه در شدید چشم پدید میشود و این در دو گاهی چنان باشد که مرض در یک چشم است و در دو مجانبین پدید می آید در این در دو چشم تا حدی پیشانی و خلف می رسد و از هر دو موخر اس در شدت میکند و اکثر بار در دو کور چشم شدت می آید چنانکه وقت زیادی صرف او شده می شدیدی آید چون چشم را بیند اجمل خون در ملتحمه و میسوس که در چشم دیده میشود و قرصه قدری پیش می آید و عنبیه هم از جای خود متحرک شده قریب قریب سر تیر که رطوبت زجاجیه بسبب ردم و زیادتی رطوبت خود غریب حرکت و پیش می رسد و غنچه و وسیع میگردد و بر غنچه عنبیه سفیدی مثل بیاض که بر او چو می باشد محسوس میگردد و در مردک چشم قدری رنگ بنر نائل بنیابنچ مثل رنگ بجز محیط دیده میشود و این علامت از مرض علامات این مرض است و از دیدن روشنی غنچه عنبیه بسیار است است محسوس میگردد و کم دیده میشود و بصارت بزودی ضعیف میگردد و در غشای لوزی جابجیا سبب ردم تغییر کرده میشود خصوصاً آنچه از این مرض در آن بعضی احساس در خشدین برق زیاد کند در آن بصارت بزودی لائل میشود و چون لاله آن نائل سکه حال اندر و در چشم را بیند در رطوبت زجاجیه این قدر که در وقت لائل نماند دیده میشود که بسبب آن غشای لوزی محسوس میشود زیرا که چیزی رنگ با تمام درین وقت در زجاجیه پیدائی میشود و چون از تو لنگ رنگ در زجاجیه گلاوگو با باز زوال اما مشابیه میشود تقریباً پنجاه و هشت و آن باین وجه ممکن است که هرگاه بدر جسم آله مذکور بیند درین مرض رنگت زجاجیه در غولس جلیدیه محسوس میشود و در زوال اما رنگی کثارت رنگ جلیدیه فارسی باشد دیگر آنکه چون زجاجیه چشم درین مرض بیند درین رنگ محسوس نمیشود زیرا که آن در زیر جلیدیه در غولس میباشد اگر در جلیدیه بودی چنانکه در کثارت میباشد از پهلوی هم رنگ آن معلوم میشود چنانکه در چشم نیست که اگر مرض دیده شد پدید باشد بزودی بصارت باطل میشود و علامات توید نائل شده علامات ضعیفه باقی بماند و مرض مزمن فکر یکدیگر و همراه آن قدری روشنی چشم باقی بماند آنچه بصارت که زائل شده بود قریب از آن عود میکند علاج اگر چه در آن از اسهال متقیه قدری نماند و در مرض علامات ظاهر میشود اما نموی بصرت میگردد و پیشتر درین مرض از علاج کلام نفع ظاهر نمی شد لیکن از باز نوزده شانزده سال آنکه من گریف صاحب علمای برای این بیمار کرد و در آن خلق کثیر می شد و حاصل صحت می یافتند و بسبب این اکثر صاحب موصوفت بسی نام آورده شدند و آن نیست که ما دام بصارت باطل نماند باشد قرصه را از سر نشتر کشاده و عنبیه را از زیر آن توسط کلبه کبیر که حکم کشیده از محل غنچه تا کناره آن آنکه طرفین را بخوبی شش کرده و در غنچه عنبیه شش لاله شاد و در هر گاه مرض میسوس باشد این بسیار بزودی چنانکه در یک چشم بصارت باقی

در وقت تاریکی در وقت شام یا چنانچه نظر میکند گرد آن حلقه گویان در آن رنگ گاهی مثل قوس قزح بر الوان پدید میشود چنانکه در بعضی جهات بی بیند مثلاً چون در میدان بسوی چیزی نظر کند چیزی متقابل ای بیند آنچه در جانبین و بسیار باشد معلوم نگردد چنانکه کسی هرگاه در خوردن یا در درین چیزی رای بیند چیزی را در پیش او واقع است دیگر بسیار اکبر و در آن وجهات دیگر باشد چیزی بیند یا اگر بسوی چیزی خودی بیند از جانبین بوق که معلوم نمی شود چشم آنکه چشمی چشم روزی زیاد میگردد و لیکس این چشم چشم در آن است است مشاهده میشود که بعضی بسوی آن توجه نمیشود خصوصاً هرگاه مرض در یک چشم باشد اما هرگاه مرض در دو چشم است و بدو در این حالت مرض قوی آن چشم ظاهر میشود باینکه در شدید چشم پدید میشود و این در دو گاهی چنان باشد که مرض در یک چشم است و در دو مجانبین پدید می آید در این در دو چشم تا حدی پیشانی و خلف می رسد و از هر دو موخر اس در شدت میکند و اکثر بار در دو کور چشم شدت می آید چنانکه وقت زیادی صرف او شده می شدیدی آید چون چشم را بیند اجمل خون در ملتحمه و میسوس که در چشم دیده میشود و قرصه قدری پیش می آید و عنبیه هم از جای خود متحرک شده قریب قریب سر تیر که رطوبت زجاجیه بسبب ردم و زیادتی رطوبت خود غریب حرکت و پیش می رسد و غنچه و وسیع میگردد و بر غنچه عنبیه سفیدی مثل بیاض که بر او چو می باشد محسوس میگردد و در مردک چشم قدری رنگ بنر نائل بنیابنچ مثل رنگ بجز محیط دیده میشود و این علامت از مرض علامات این مرض است و از دیدن روشنی غنچه عنبیه بسیار است است محسوس میگردد و کم دیده میشود و بصارت بزودی ضعیف میگردد و در غشای لوزی جابجیا سبب ردم تغییر کرده میشود خصوصاً آنچه از این مرض در آن بعضی احساس در خشدین برق زیاد کند در آن بصارت بزودی لائل میشود و چون لاله آن نائل سکه حال اندر و در چشم را بیند در رطوبت زجاجیه این قدر که در وقت لائل نماند دیده میشود که بسبب آن غشای لوزی محسوس میشود زیرا که چیزی رنگ با تمام درین وقت در زجاجیه پیدائی میشود و چون از تو لنگ رنگ در زجاجیه گلاوگو با باز زوال اما مشابیه میشود تقریباً پنجاه و هشت و آن باین وجه ممکن است که هرگاه بدر جسم آله مذکور بیند درین مرض رنگت زجاجیه در غولس جلیدیه محسوس میشود و در زوال اما رنگی کثارت رنگ جلیدیه فارسی باشد دیگر آنکه چون زجاجیه چشم درین مرض بیند درین رنگ محسوس نمیشود زیرا که آن در زیر جلیدیه در غولس میباشد اگر در جلیدیه بودی چنانکه در کثارت میباشد از پهلوی هم رنگ آن معلوم میشود چنانکه در چشم نیست که اگر مرض دیده شد پدید باشد بزودی بصارت باطل میشود و علامات توید نائل شده علامات ضعیفه باقی بماند و مرض مزمن فکر یکدیگر و همراه آن قدری روشنی چشم باقی بماند آنچه بصارت که زائل شده بود قریب از آن عود میکند علاج اگر چه در آن از اسهال متقیه قدری نماند و در مرض علامات ظاهر میشود اما نموی بصرت میگردد و پیشتر درین مرض از علاج کلام نفع ظاهر نمی شد لیکن از باز نوزده شانزده سال آنکه من گریف صاحب علمای برای این بیمار کرد و در آن خلق کثیر می شد و حاصل صحت می یافتند و بسبب این اکثر صاحب موصوفت بسی نام آورده شدند و آن نیست که ما دام بصارت باطل نماند باشد قرصه را از سر نشتر کشاده و عنبیه را از زیر آن توسط کلبه کبیر که حکم کشیده از محل غنچه تا کناره آن آنکه طرفین را بخوبی شش کرده و در غنچه عنبیه شش لاله شاد و در هر گاه مرض میسوس باشد این بسیار بزودی چنانکه در یک چشم بصارت باقی

و انهم مثل ستم بر بیان اول در استسقاء رطوبت زجاجیه در ازان زیاد شدن رطوبت مذکور است
 و از این جهت انگشت چو لپنی در پیش از آنکه گوید و اینهم قسمی از بان در چنان حال مباحثی استسقاء چشم است درین مرض مقدار رطوبت
 زجاجیه زیاد میگردد و به پیش شدن در غشای که خریطه آنست آزادگرت بطریق عجیب شکیه مینامند و درین مرض چونکه از زیادتی
 مقدار رطوبت زجاجیه رطوبت جلیده و طبقه عنکبوتیه منفرشته میشد می نهد و با طبقه قرنیه قریب می شود از این جهت طبقه منفرشته میشود
 وسیع و عرض میگردد پس از غشای که در رطوبت بیهیمه کم و محل این رطوبت که در میان عنیده جلیده است بسیار ضیق یافتند و میگردد و در وقت
 و فندان محل رطوبت بیهیمه که در آن حال است هم کم میشود و مراد از نقصان رطوبت بیهیمه که در کتب عربیه از اسم این رطوبت بیهیمه شمرده اند
 همین است السبب گاهی از رسیدن ضرب از خارج و گاهی خود استعداد آتشک فاندانی و گاهی با سبب طاهر حادث میشود العارضا
 مقدار حد چشم کم میشود و مجموعا عین ظاهر میگردد و لیکن درین مجموعا مقدار قرنیه زیاد نمی شود چنانکه در اراض رطوبت بیهیمه میباشد
 زیرا که اینجا یادنی مقدار رطوبت پس قرنیست بلکه پس جلیده است لهذا زیادتی مقدار هم در اعضای که پس قرنیه اند مثل عنیده و جلیده
 میباشد و محل جلیده بسیار ضیق میگردد و همچنین مقدار رطوبت بیهیمه هم کم میشود زیرا که مقام و محل ماندن آن که در میان قرنیه و عنیده
 اینجا عنیده به با قرنیه متصل میشود و در چشم سختی محسوس میگردد و از متعدد شدن تیره رنگ نعلینی بر آن ظاهر میشود و سبب یادنی مقدار رطوبت
 حرکت اجفان مسدود یا قلیل گردن از علامات خاصه این مرض آنست که اول ضعف بصارت پیدا شده روز بروز زیاد میگردد تا اینکه بصارت کل
 میشود که از آن عین تیره میگردد انجام این مرض آنست که اول ضعف بصارت پیدا شده روز بروز زیاد میگردد تا اینکه بصارت کل
 میشود پس بعدا اگر علاج نکرده شود و مرض باقی ماند از آن چشم لیس گشته سختی بیهیمه میگردد و العارضا اگر سبب سیدن ضرب
 از خارج بود علاج در چشم نماند و علاج عام این مرض آنست که سوزن را در ملحقه انداخته تا رطوبت زجاجیه رسانیده رطوبت
 مذکوره را از چشم بیرون آرند تا در وقت چشم کم گردد و چونکه این رطوبت هم بار بار پیدا میشود لهذا تا بقای مرض این عمل را
 کرد استعمال رند و اگر بعد زوال بصارت هم در چشم دروازه باقی بود باشد درین وقت بهتر آنست که چون اینکام سید و نور سیت
 لهذا برای دفع کردن ذیت مقابله چشمها از حد بیرون آرند تا ذیت بیکار دفع شود و الا بعد مدت خود چشم از شدت ذیت ملزم
 شده مغزب خواهد شد و چونکه انجام هر صحت لهذا باید که خود مثل ضل طبیعت اینجا عمل آرند بیان دو قسم است و اول قسمی که در وقت
 یعنی تکدر زجاجیه که سبب آن مرئیات مکرر دیده میشوند و یا در پاره دختان یا ضباب اند چنانکه در ورم عنینه یاد و در ورم
 غشای سیاه رنگ یا در ورم غشای نوری مرئیات دیده میشوند و آن بر دو قسم است یکی آنکه تمام جسم زجاجیه کم
 شود و دوم آنکه با جادان نقاط خورد و بزرگ پیدا شوند و گاهی هر دو حالت مذکور در چشم واحد یافته میشود مثل آنکه تمام جسم
 زجاجیه کم گردد و نقاط خورد و بزرگ هم در آن پیدا شوند السبب اکثر این حالت بعد از ورم عنینه یا ورم غشای سیاه رنگ یا ورم غشای
 حادث میشود خصوصا بر گاه سبب این امراض زجاجیه است که باشد چون حالت چشم از آن آفت نال مسکونی نیند گاهی آنکه که محل زجاجیه
 است و هم با ورم غشای که در آن نیند سبب آنکه در ورم نکدره قائلین جدا شده در آن میریزد و سبب آن جمیع آن که میگردد و گاهی رطوبت مذکوره

بیان اول در استسقاء رطوبت زجاجیه

فکره اوله چشمی که در وقت استسقاء رطوبت زجاجیه در آن رطوبت بیهیمه کم میگردد و در وقت رطوبت بیهیمه زیاد میگردد و در وقت رطوبت بیهیمه کم میگردد و در وقت رطوبت بیهیمه زیاد میگردد

از اجزای

که آنرا بافت گلش لیس بکلام و سکون و بین علامه جنی جسم شفاف است بسبب آن جسم مری صغیر که معلوم شود مینامند از این جسم شفاف که در دیده نیدن جسم صغیر و یکبار است که از زجاج و گاهی از سنگ برلق هم ساخته میشود لیکن بطوبت جلدی پس آن جسم شفاف ضلالت است مثل حضرت که در غریبه خود در میان طوبت یعنی زجاج و بر طبق باطاطات خود متعلق چشم میماند و در حال صحت صفا و شفیف خود اندرون چشم بیک نمیشود اما هرگاه از جای خود متخلع شده زایل گردد یا در مردم آن تغییر بحسب لون پیدا میشود مثل اینکه سفید گردد درین وقت مایه و محسوس میشود لیکن این طوبت بعد از تخلع باز بر جای خود نمی آید و گویا بعد از بست شدن معالیه خود در اعلاش بعد از تخلع این است که یا آنرا چشم بیرون آید یا از سرشون نیره نیره که در او گذارند خود منجرب شود بیان دوم در تخلع جلدی است که از بافت گلش لیس لکنتش از پیش گویند باید دانست که طوبت جلدی بعد از تخلع خود از هر سبب که باشد گاهی بجانب قدم خود آمده در محل طوبت برضیه که پیش عنیه است می آید و گاهی بجانب نعلت قدمه در محل طوبت زجاج برضیه می آید و اگر از زجاج آمده درین وقت گاهی از راه زخم مذکور اگر کسی سمیرن چشم از زخم محفوظ باشد زیر آن قرار بگیرد و اگر آن زخم بود از چشم بیرون می آید و این بیان هم مثل است بر سه تنبیه تبیینه اول در اینکه در جانب قدم آمد در طوبت برضیه می آید پس بدانکه هرگاه در جهت قدم حرکت کرده در محل برضیه که پیش عنیه است داخل شود بسبب آن میدان ضرب خارجی چشم میماند گاهی از زیادتی کردن خصوصاً که زور و عنف قی کرده شود هم حادث میشود لیکن درین وقت بسیار بعینه هم مثل اول است مقدمه عضای چشم ضعیف شدن بدن هم شریک میشود و علامات هرگاه چشم برضیه در محل مردک چشم قرصیه در محل طوبت برضیه چنان معلوم میشود که گویا قطره کلان از درون در آب قناری است برکناره های آن بسبب سیدن شستی قدر که بیاض با صفت محسوس میشود و ثقبه عنیه و سید میگردند و عنیه بسبب اینکه از آن طوبت جلدی بیرون آید منقلب بسوی طوبت جاجیه بطول تقوس میشود و کناره های عنیه نقطه پس جلدی نیره نیره میشود و چون طوبت برضیه در دو جای مانند یکی پیش عنیه و در طرف عنیه و چون در این صورت طوبت جلدی در محل برضیه که پیش عنیه است می آید و در آن داخل میشود و از این محل برضیه باقی میماند بلکه از طوبت جلدی معلوم میگردد و چون که عنیه منقلب شود درین صورت بر طوبت جاجیه می رود از جهت مکان گیر برضیه که پیش عنیه است آنم باقی میماند و هر محل برضیه بر آن تنگ میشود و از اثر غمز زاده بر قرصه عنیه میسر است از آن که اثر اذیت در دیده میشود و گاهی در تمام در این طبقات پیدا میگردند و اگر در مردم پیدا شود نرمی و شتر خاد و عنیه حادث میشود که از آن چشم نقصان عظیم میسر است و علاج چشم است که در محل قرصه شکاف پیدا گردد و طوبت جلدی بیرون آید یا سرشون در چشم داخل کرده و طوبت جلدی بر زینه نیره نیره که در دیده تا منجرب شود بعد از عینک که خارج چشم نموده کار دیدن از چشم از آن گیرند تنبیه دوم در تخلع جلدی در وقت آن بسوی خلعت یعنی جلدی در مکان طوبت جاجیه داخل شود آنست این تخلع هم از رسیدن ضرب از خارج چشم حادث میشود و علامات اول بعد از رسیدن ضرب چشم در بصارت نقصان پیدا میشود و در بعضی صفت می بیند هم بیرون داشتن عینک چشم مثل حال صحت خود نمی بیند چون چشم را بین ثقبه عنیه و سید میگردند و طوبت جلدی بیرون آید یا در مردم آن تغییر بحسب لون پیدا میشود مثل

بیان دوم در تخلع جلدی

باید در این مریض ملاحظه نمود

باشد بر اطراف رطوبت مذکوره هم روشنی بایل بر روی یا سفیدی محسوس میشود چنانکه از داخل شدن نوری غیر طبیعی چشم اذیت
 پیدا میشود همچنین اینجا هم اکثر غشای سیاه در واژیت پیدا میگردد و گاهی گلاوگوما عادت میشود که بسبب آن بر مرکب چشم نوری
 رنگ با تکرار و سختی در چشم محسوس میگردد و گاهی کدام اذیت حادث میشود و بعد مدت رطوبت مذکوره خود جذب گردد و بعد از
 هر گاه بعد رسیدن ضرب چشم اذیت رسیدن ضرب دفع گردد و چشم کم درد و کلفت باقی نماند عینا که شیشه ای آن بمنزله چشم
 گذشته کار و پدید آمدن چشم کم درد اگر در چشم اذیت باقی باشد و از آن اندیشه پیدا شدن ورم غشای سیاه که نقصان چشم پیدا شود
 در این وقت در محل اتصال عظمه قریبه چشم پیدا کرده رطوبت جلیده بر آید و آن رند تپنده است و اختلال رطوبت جلیده هر گاه بعد
 اختلال از زخم عظمه بر آن آمده زیر میکوس میبرن چشم قرار گیرد البته گاهی از رسیدن ضرب چشم چشم در طبقه غشای سیاه
 پیدا میشود لیکن میکوس میبرن چشم بسبب لدونته خود متخرف نگردد و از زخمی شدن محفوظ میماند و در این وقت رطوبت جلیده بر آید
 زخم مذکور بر آمده زیر میکوس میبرن میماند اگر در میکوس میبرن چشم چشم پیدا شده باشد در این وقت رطوبت مذکوره بعد اختلال از چشم
 می برد اجلا مات چون چشم را بعد رسیدن ضرب می بیت در جهت فوقانی آن یعنی زیر حفرن اعلی در عظمه قریبه دیده میشود و قریب مذکور زیر
 میکوس میبرن آن چیزی مدور شفاف یافته میشود که آن رطوبت جلیده میباشد چون ثقبه عینیه کشاوه و وسیع دیده میشود و بر
 کناره های آن اکثر حرکت معلوم میشود علاج علاج است که در میکوس میبرن چشم چنانکه از رطوبت جلیده دیده میشود قدری
 شقی با ریک کرده رطوبت مذکور از آن بر آورده چشم را بند کرده رفاده خفیف بر آن نموده از عصابه بر بندند تا قدری نغمه بر آن رسد
 بعد صحت چشم عینک بر آن نموده کار چشم کم دردفتن گریبان معلوم در نزد و اللک و اثر بلخت لاشن کنار کت بعضی انصباب از بالا
 بسایین ناسته آن فی الواقع بیاض یعنی سفیدی است که اکثر نفس جلیده پیدا میشود و در این صفت میماند و گاهی خریطه سفید
 میگردد و رطوبت جلیده شفاف میماند و گاهی نفس جلیده خریطه آن هر دو میباشد السبب سبب قریب آن غشیت که در جلیده است
 جید آن نمیرسد ازین سبب رطوبت مذکوره شقیف آن زایل میشود و شقیف و عیند میگردد و اما سباب بعیده پس گاهی درین پیری و
 گاهی از ضعف کمزوری عام بدن چنانکه در ذیابیطس میباشد گاهی بعد از عیند مرم غشای سیاه و ورم غشای نوری پیدا
 میشود و گاهی بعد رسیدن ضرب چشم عارض میشود و گاهی نظری بود اجلا مات اول در بصارت ضعف پیدا میشود و آنچه بیند
 کند معلوم میگردد و در این ضعف و کمزورت رفته رفته روز بروز زیاد میگردد و در هر آن کدام اذیت در چشم پیدا شود چون مرضش در
 روشنی یا بی طرف روشنی بیند کم معلوم میشود و هر گاه در سایه یا بسوی ظل نظر کند یا در بینا زیر آفتاب عیند در روشنی می شود و در
 سایه تاریکی وسیع میگردد و چون که این سفیدی اکثر در وسط جلیده پیدا میشود پس هر گاه ثقبه عینیه تنگ میشود خطوط شعاعی از بصرتا
 غشای نوری کمتر برسد ازین سبب کم دیده میشود چون ثقبه مذکور کشاوه گردد در این وقت خطوط مذکور بر اطراف جلیده که
 انجا سفیدی نمیشود بسیار کم بود اقاده تا غشای نوری میرسد ازین مرضی زیاد دیده میشود لیکن اینچنانکه مادام که سفیدی
 بر تمام جلیده پیدا میشود یافته شود اما هر گاه جلیده سفیدی سفید گردد در وقت ندر روشنی در تاریکی معلوم میشود و هر دو برابر باشد

بایع معلوم در نزول الک

